شهید آوینی و یادگاری که برجا گذاشت

فیلم‌های «روایت فتح» چراغ راه مستندسازهای جبهه مقاومت

■ احمد محمدتبریزی

دوربینی روی دست با تکان‌های شدید، فضای ملتهب جبهه را نشان می‌دهد. خمپاره‌ای به زمین می‌خورد، دود و صدا همه جا را می‌گیرد، رزمندگان برانکارد به دست در حال دویدن هستند، نوای آهنگران به گوش می‌رسد: «سرزمین نینوا یادش بخیر / کربلای جبهه‌ها یادش بخیر...» از هر طرف صدای توپ و تفنگ و گلوله می‌آید. حال و هوای معنوی رزمندگان در کنار فضای خاص جبهه‌ها به خوبی نشان داده می‌شود. کمی بعدتر لوگوی روایت فتح می‌آید و کسی از غروب شلمچه می‌گوید.

مستندهای روایت فتح بهترین تصویرها را از دفاع مقدس گرفته است. دوربین سیدمرتضی آوینی بهتر از هر کس دیگری معنویت حاکم در جبهه را به تصویر کشیده است. محال است کسی فیلم‌های روایت فتح را ببیند دلش هوای شهدا و جبهه را نکند. دوربین آوینی با بیننده‌اش صادق است و در عین سادگی توانایی نزدیک شدن به روحیات و درونیات رزمندگان را دارد. شهید آوینی هم‌جنس شهدا بود و دغدغه‌هایی مشترک با آنها داشت.

سیدمرتضی آوینی در خاطراتی نحوه شروع ساخت روایت فتح را چنین بیان می‌کند: «وقتی به خرمشهر رسیدیم هنوز خونین‌شهر نشده بود. شهر هنوز سرپا بود اگرچه دشمن خود را تا پشت صد دستگاه جلو کشیده بود. یک دوربین «مینی‌اکلر» داشتیم و یک ضبط صوت «ناگرا» و خرت و پرت‌های دیگری که این مجموعه را کامل می‌کرد. هم کارگردان و صدابردار، خود من هم بودم و جز فیلمبردار فقط یک نفر دیگر همراه ما بود؛ شهید «غلام‌عباس ملک‌مکان»، شیرمردی از روستای «قنات‌ملک»، شیراز که هم رانندگی می‌کرد و هم محافظ مسلح گروه فیلمبرداری بود آن‌هم با یک تفنگ «ام- یک»».

روایت فتح هم نگرشی دینی و هم اعتقادی نسبت به جنگ داشت. آوینی معتقد بود که ما در ساخت روایت فتح غالباً بر وجوه تمایز جبهه‌های جنگ خود با دیگر جنگ‌ها و ابعاد عرفانی جنگ تکیه داریم و معتقدیم که ریشه پیروزی‌های ما نیز در همین‌جاست. فیلمسازان روایت فتح و در رأس آنها سیدمرتضی آوینی برداشتی عرفانی و شهودی از دفاع مقدس داشتند. همین دریافت عارفانه از جنگ مستندهای روایت فتح را پس از سال‌ها تماشایی کرده است. این فیلم‌ها بهترین آرشیو برای درک لحظات سخت رزمندگان در جبهه‌هاست.

تأثیر سبک مستندسازی آوینی در حوزه دفاع مقدس تنها به همان سال‌ها محدود نماند. او شیوه‌ای را وارد هنر فیلمسازی و مستندسازی کرد تا برای نسل‌های بعدی یک مرجع ارزشمند باشد. ۲۵ سال پس از شهادت سید اهل قلم، نسل جدید مستندسازهای جنگی با الهام گرفتن از فیلم‌های روایت فتح دست به ساخت مستندهایی از جبهه مقاومت و نبرد رزمندگان با تروریست‌های تکفیری و داعشی زدند. در روزهایی که مردم و رسانه‌ها امکان حضور در مناطق جنگی را نداشتند این مستندها به مرجعی جهت نشان دادن عظمت کار رزمندگان مدافع حرم تبدیل شد. این مستندسازها نشان دادند جنگیدن در خاک غریب و مقابله با تروریست‌ها چه مخاطرات و دشواری‌هایی دارد و ذهن بسیاری را نسبت به اتفاقات آنجا روشن کردند.

همسر خبرنگار شهید محسن خزایی که سال گذشته در سوریه به شهادت رسید نقل می‌کند که شهید از برنامه روایت فتح الگو می‌گرفت و سعی می‌کرد مانند ایشان روایتگر جنگ شود.

امیرحسین نوروزی که مستند تحسین شده «پل» را ساخته، خود را وامدار آموخته‌هایش از روایت فتح می‌داند و می‌گوید در بسیاری از صحنه‌ها وقتی نما می‌گرفتم نریشن‌های آقامرتضی آوینی در صحنه نبرد در گوشم بود، اینکه شما مستندهای زیادی ببینید و بفهمید دوربینتان را کجا باید قرار دهید موقع کار خیلی کمکتان می‌کند. مرتضی شعبانی یکی از مستندسازان باسابقه که چندین مستند باارزش از جنگ در سوریه و عراق ساخته نیز از دوران جوانی در گروه شهید آوینی حضور داشته و متأثر از اندیشه شهیدان اهل قلم است.

این تأثیرگذاری حتی از مرزهای ایران هم عبور کرده و کشورهای همسایه را با سبک مستندسازی شهید آوینی آشنا کرده است. سیدمرتضی یکی از مستندسازان جوان عراقی است که برای ساخت مستندش از آوینی الهام گرفته است و این موضوع را هم با افتخار اعلام می‌کند.

وجود گوهری همچون شهید مرتضی آوینی و تولید آثار درخشانی از جبهه‌ها گنجینه باارزشی را امروز برایمان به یادگار گذاشته است. مستندهای روایت فتح مرجعی است از مستندسازی جنگی که در آن صحنه‌های جنگی حرف اول را نمی‌زند. این مستندها روایت حماسه‌سازی افرادی است که قلب‌شان مملو از عشق خدایی است و با ضمیری پاک به دور از هر مصلحت‌اندیشی مرگ را کنار می‌زنند و شهادت را در آغوش می‌گیرند. به قول سید شهیدان اهل قلم: «شهید منتظر مرگ نمی‌ماند، این اوست که مرگ را برمی‌گزیند. شهید پیش از آنکه مرگ ناخواسته به سراغ او بیاید، به اختیار خویش می‌میرد و لذت زیستن را نیز هم او می‌یابد نه آن کس که دغدغه مرگ حتی آنی به خود او وانمی‌گذاردش و خود را به ریسمان پوسیده غفلت می‌آمیزد.»

خاطراتی از علی‌اکبر ابراهیمی که از ۱۵ سالگی به جبهه رفت

نان و آب‌جوش می‌خوردیم تا در سرمای کردستان زنده بمانیم

تبلور عِرق به میهن را در رزمنده‌ای دیدم که تا لحظه شهادت به فکر حفظ جبهه‌ها بود

■ زینب محمودی عالمی

۳۰ سال از پایان دفاع مقدس می‌گذرد اما هنوز خاطرات بکری از آن روزها دست نخورده باقی مانده که باید چون گنجینه‌ای ارزشمند به نسل‌های آینده انتقال یابد. علی‌اکبر ابراهیمی یکی از یادگاران جنگ تحمیلی است که خاطرات شیرینی از حضور در جبهه در سن ۱۵ سالگی دارد. روایت‌های ابراهیمی را در گفت‌وگو با «جوان» پیش رو دارید.

■ **دستکاری شناسنامه**

من کشاورززاده‌ام و سال ۱۳۴۷ در یکی از روستاهای بهشهر مازندران به دنیا آمدم. سال ۱۳۶۳ در سن ۱۵ سالگی به عنوان بسیجی به جبهه اعزام شدم. حضورم در جبهه اتفاقات جالب و خاصی دارد. وقتی تصمیم گرفتم به جبهه بروم با توجه به سن کمی که داشتم قبول نمی‌کردند. می‌گفتند هم سنت پایین و هم قدت کوتاه است. من و دوستم اسلامی با هم بودیم. خدا رحمت کند اسلامی را که بعدها در شلمچه به شهادت رسید. به ایشان گفتم تنها راه این است که شناسنامه‌مان را تغییر بدهیم. با هم به داخل شهر و مغازه‌ای که فتوکپی می‌گرفت، رفتیم. یک مداد برداشتم و کپی شناسنامه‌ام را دستکاری کردم. عدد ۴۷ را تبدیل به ۴۶ کردم و دوباره به محل اعزام مراجعه کردیم.

سعی داشتیم زمان را مدیریت کنیم. چون مسئولان اعزام ساعت ۲ تعطیل می‌شدند، ساعت یک و ۴۵ دقیقه رفتیم که مسئول ثبت نام دقت نکند. از قضا همان فردی که صبح ما را برگرداند مدارکم را دید و راحت پذیرش‌مان کرد. گفت فلان تاریخ بروید منطقه جنگی و خودتان را معرفی کنید.

■ **درس‌های جبهه**

در اولین اعزام به کردستان رفتم. سال ۶۳ در دو مرحله، شش ماه در جبهه حضور داشتم. آنجا درس‌های زیادی برای نوجوانی مثل من بود که باید یاد می‌گرفتم؛ شیوه رفتاری، ایثار، فداکاری و روابط بین رزمندگان درس‌ها در خود داشت. می‌گفتند جبهه دانشگاه است و واقعاً دانشگاه بود. نهایت ایثار را در جبهه دیدم. گاهی اوقات موضوع جنگ و جبهه را به صورت موردی برای فرزندانم تعریف می‌کنم. لحظه لحظه جنگ و جبهه برایم خاطره‌ها دارد. حالا که سال‌ها از آن دوران گذشته، بیشترین توجهم به درس ایثار و از خود گذشتگی و رفاقت‌هایی است که بعد از جنگ کمتر دیدم. بارها اتفاق می‌افتاد می‌خواستیم برای انجام عملیات به کمین و گشت برویم. هیچ کس از زیر کار درنمی‌رفت. افراد داوطلبانه دوست داشتند شرکت کنند. غالباً چون سنم کمتر از بقیه رزمنده‌ها بود نمی‌گذاشتند بروم و بچه‌های دیگر داوطلب می‌شدند. آنجا بیشتر ادای تکلیف مهم بود و تنها چیزی که ما را در جنگ پیروز کرد همین باور و اعتقاد مذهبی بود.

■ **سلاح ایمان**

زمانی که مریوان بودم ما را تا نقطه صفر مرزی فرستادند، تجهیزات و سلاحی که در اختیار ما بود برای جنگیدن کافی نبود. در ظاهر امر، تمام امکاناتی که در آن محل بود برای یک ساعت مقاومت و جنگیدن بود. مثلاً اسلحه خود من فقط یک گلوله داشت. اما آنچه باعث می‌شد از کمبودها نترسیم، سلاح ایمان بود که در بچه‌های جنگ وجود داشت. رزمنده‌ها با کمترین امکانات در کردستان از مرزها دفاع می‌کردند و همگی به داشته‌های خودمان افتخار می‌کردیم.

■ **تبلور عِرق به وطن**

یادم است سال ۶۳ یک شب یک متر و نیم برف بارید. تمام راه‌های ارتباطی بسته شد. آذوقه روزانه که به پایگاه‌های مختلف می‌آوردند قطع شد. برای ۴۸ ساعت فقط نان خشک کپک‌زده داشتیم. از همین نان‌ها داخل آبجوش می‌ریختیم و مثل آبگوشت می‌خوردیم. در واقع نان و آبجوش می‌خوردیم. در آن شرایط این آبگوشت آبجوش بهترین غذا بود. همان روزها یکی از شهدا که احتمالاً اهل گیلان بود ترکش خمپاره به شکمش اصابت کرد. خودم را بالای سرش رساندم. فقط فریاد می‌زد «جبهه را رها نکنید. تو را خدا خسته نشوید. جبهه را حفظ کنید.» بحثی که وجود دارد این است که آن شهید در آخرین لحظه به فکر حفظ خاک وطن بود. اما جالب است الان کسانی که به جبهه نرفتند، ادعای وطن‌پرستی دارند. شهدا تبلور عِرق به وطن در جبهه‌های جنگ بودند. کسی که در حال جان دادن است و می‌گوید کشور را حفظ کنید نمونه کاملی از وطن‌دوستی و غیرت و حمیت را به نمایش می‌گذارد.

عکس تزئینی است

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید رمضان (محمد) الهی از شهدای غریب زندان آلواتان

شهیدی که ۲ بار اسیر شد

■ فریده موسوی

چند وقت پیش بود که مطلبی با عنوان «شهدای زندان آلواتان مظلوم‌ترین شهدای جنگ هستند» منتشر کردیم. در آن گفت‌وگو یادکردی از شهید محرمعلی مقدم شده بود که توسط ضدانقلاب در زندان آلواتان به شهادت رسیده است. این‌بار نیز به سراغ یکی دیگر از شهدای این زندان رفته‌ایم. شهید رمضان الهی اگرچه یک بار از اسارت دموکرات‌ها رها شده بود، بار دیگر عزم کردستان کرد و این‌بار پس از دستگیری توسط ضدانقلاب، به شهادت رسید. منیژه الهی خواهر شهید در گفت‌وگو با ما روایتگر گوشه‌های از زندگی برادرش شده است. حسین غنائمی خواهرزاده شهید نیز یاری‌دهنده ما در این گفت‌وگو شد.

■ **رمضان یا محمد!**

پدرمان حاج‌عبدالله الهی فرش‌فروش بود و با اینکه خانواده‌ای شلوغ با چهار خواهر و چهار برادر بودیم، وضع مالی بدی نداشتیم. من ۹ سال از رمضان بزرگ‌تر بود. برادرم متولد سال ۱۳۳۴ بود. سیرت و صورت خوبی داشت و به همین خاطر مادربزرگ‌مان او را محمد صدا می‌زد.

> محمد درست در روز شهادت آیت‌الله بهشتی و یارانش به شهادت رسید. هفتم تیرماه ۱۳۶۰، همگی این شهدا توسط نفاق شهید شدند. بهشتی و یارانش در تهران ترور شدند و محمد و دوستانش در کردستان تیرباران شدند

محمد که دانش‌آموز درسخوانی بود، خیلی زود وارد فعالیت‌های انقلابی شد. زمان انقلاب جوان بود و از پخش اعلامیه گرفته تا شرکت در تظاهرات هر کاری از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد. بعد از پیروزی انقلاب محمد تصمیم گرفت در معیت جهاد سازندگی به مناطق محروم کردستان برود. پدرم گفت در تهران بمان و درست را ادامه بده اما برادرم شور انقلاب داشت و قبول نکرد. رفت و مسیر زندگی‌اش به کلی تغییر کرد.

■ **گندم خشک**

محمد اولین بار سال ۵۸ به اسارت دموکرات‌ها درآمد و چند ماه زیر شکنجه بود. بعد از این مدت در مبادله رزمنده‌ها با اعضای ضدانقلاب آزاد شد و برای مدت کوتاهی به خانه برگشت اما خیلی نماند و دوباره عزم جهاد کرد. وقتی برادرم از آزارهای ضدانقلاب در دوران اسارتش تعریف می‌کرد ما خواهرها گریه می‌کردیم. می‌گفت ضدانقلاب به عنوان غذا به ما گندم خشک می‌دادند. در سرمای طاقت‌فرسای کردستان زیرانداز و رواندازنداشتیم و مجبور بودیم کاپشن من را زیر سه نفرمان بیندازیم تا کمی از سرمای زمین را بگیرد. در ماه رمضان روزی یک کف دست آرد به ما می‌دادند تا نان درست کنیم. محمد حتی تعریف کرد که یک‌بار به جرم روزه‌داری دو روز او را در برف‌ها برعکس آویزان کرده بودند. با چیزهایی که می‌شنیدیم والدین‌مان دیگر نمی‌خواستند اجازه رفتن به او بدهند ولی محمد بیدی نبود که با این بادها بلرزد و دوباره به جبهه برگشت.

■ **دومین اسارت**

بعد از اینکه محمد دوباره به کردستان برگشت، این‌بار طی یک درگیری پایش گلوله می‌خورد و زخمی به دست ضدانقلاب می‌افتد. او و همرزمانش مدتی در زندان دوله‌تو اسیر بودند و بعد از بمباران این زندان توسط عراقی‌ها، آنها را به زندان آلواتان منتقل می‌کنند. زندان آلواتان توسط خود اسرا ساخته شده بود. در همین زندان بود که برادرم را به همراه تعداد دیگری از رزمنده‌ها مظلومانه و غریبانه به شهادت می‌رسانند.

■ **پیکری که سالم ماند**

بعدها برای‌مان تعریف کردند که بعد از شهادت محمد، ضدانقلاب جسد او را تا ۴۰ روز زیر آفتاب می‌گذارند اما پیکر سالم می‌ماند تا اینکه ضدانقلاب از حرص‌شان پیکر او را تکه‌تکه می‌کنند طوری که مجبور شدیم محمد را از روی خالی که داشت، شناسایی کنیم. غیر از برادرم، شهید محرمعلی مقدم و شهید منصور محمدی هم از شهدای آلواتان بودند. محمد با آنها در جبهه آشنا شده بود و چون بچه محل بودند، رابطه دوستانه‌ای بین‌شان برقرار شده بود.

■ **۷ تیر ۱۳۶۰**

محمد درست در روز شهادت آیت‌الله بهشتی و یارانش به شهادت رسید. هفتم تیرماه ۱۳۶۰، همگی این شهدا توسط نفاق شهید شدند. بهشتی و یارانش در تهران ترور شدند و محمد و دوستانش در کردستان تیرباران شدند. بعد از شهادت برادرم پدر و مادرمان خیلی غصه‌دار شدند. پدرم خودش پیکر محمد را دفن کرد. بعد از آن دیگر کمر راست نکرد و کمی بعد از بیماری فوت کرد. مادرمان هم زیاد دوام نیاورد و دو سال بعد از شهادت محمد، فوت کرد. اکنون مزار پدر و مادر کنار مزار فرزند شهیدشان قرار دارد.

■ **حسین غنائمی خواهرزاده شهید**

زمان شهادت دایی فقط چهار سال داشتم اما تصویر زیبایی از او به یاد دارم. دایی آرزوی شهادت داشت و به آرزویش هم رسید. من از دایی محمد، تصویر یک پهلوان در ذهنم نقش بسته است. کسی که برای حفظ کشور اسلامی‌مان دو بار طعم تلخ اسارت را چشید تا نهایتاً با شهد شهادت پرواز کند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۴۸

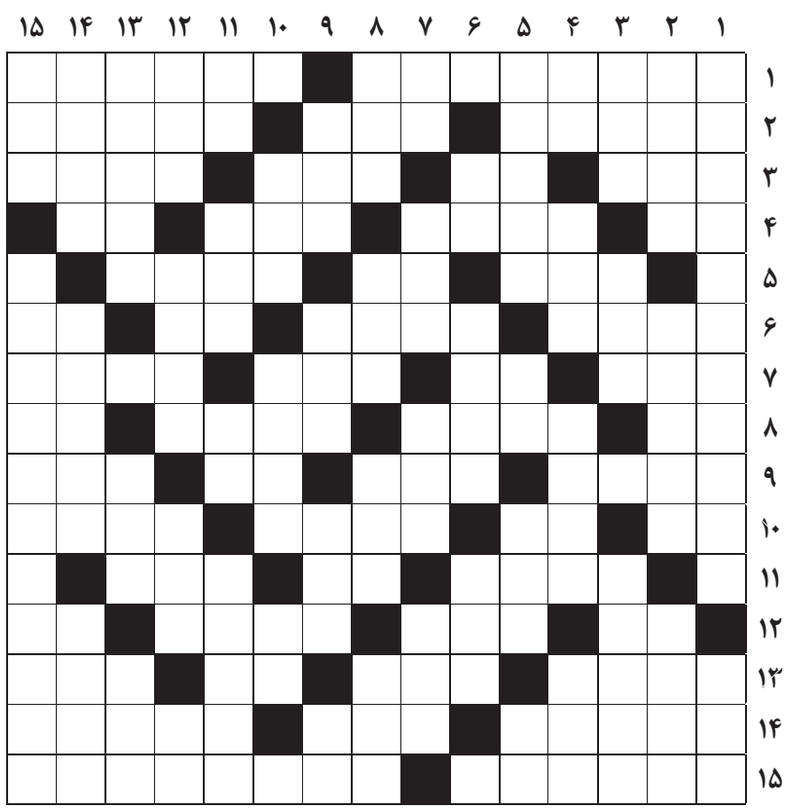

از راست به چپ

■ ۱- نوعی مار بزرگ- دو چیز را با هم سنجیدن ■ ۲- شاعر اهل گنجه- رود آبی- مدح و ثنا ■ ۳- دمل و جوش‌های ریز بدن- راه کوتاه‌شده- دندان نیش- ابزار ■ ۴- گرما- زگهواره تا گور بجوی- آبفشان حمام- با ناله سودا کنند ■ ۵- انجیر قرآنی- از نام‌های پیامبر در قرآن- جایگاه و آشیان ■ ۶- کرجی و زورق- صدای به هم خوردن دو چیز فلزی یا بلور- کهنه- گرما ■ ۷- از صادرات زیبای کشورمان- چین زلف- بهشت- همدم ■ ۸- ردیف بافتنی- سرمربی لیورپول انگلیس- از منابع مهم ثروت- آب تازی ■ ۹- سرشماری- جایگاهی در جهنم- کنار و پهلو- طلایی رنگ ■ ۱۰- عدد منفی- کشنده بی‌صدا- سرگرد قدیمی- صفت سیب‌زمینی ■ ۱۱- تنها- تاقچه بالا- بازداشتن ■ ۱۲- ذات و شخص- شش- بانگ- عدد هندسی ■ ۱۳- نام گلی است خوشبو- شرمسار- رنگی برای خودرو- از قدیمی‌ترین شهرهای افغانستان ■ ۱۴- فیلمی به کارگردان داریوش فرهنگ- از شاعران معاصر- سنگینی و وقار ■ ۱۵- پایین و بالای صدا- از شهرهای استان هرمزگان

از بالا به پایین

■ ۱- نویسنده فرانسوی جزیره پنگون‌ها- خط قرمز همسایگی ■ ۲- پاکیزه- برگرداندن از زبانی به زبان دیگر- شکل زمین ■ ۳- رود بزرگ سوییس- پنجمین سلطان سلسله خوارزمشاهیان- فراوان و زیاد ■ ۴- اندک- خونبها- میز خطابه- لیست غذای رستوران ■ ۵- مقابل آباد- نیمه دیوانه- سلاح روباه- تیر پیکاندار ■ ۶- نفس خسته- بی‌حرکتی؛ افسردگی- واحد کباب ■ ۷- رود آرام- اولین غذای انسان‌ها- فرشته- دوری یاران ■ ۸- ضمیر اشاره به نزدیک- ساز برنزی- سرمایه بدن- زبانه آتش ■ ۹- ابریشم و حریر- ثروت زیرخاکی- مقابل جفا- پول ژاپن ■ ۱۰- زمینه آماده‌شده برای نقاشی- کوره نان‌پزی- شبکه و سایت ■ ۱۱- روحانی مسیحی بین اسقف و شماس- خیابان وسیع- آتش- نوعی تالاسمی ■ ۱۲- عنوان سازمان جدایی طلب باسک اسپانیا- مانند، شبیه- شرکت خودروسازی آلمان- تیزی و حدت گرما ■ ۱۳- دروغ آذری- خرید و فروش- پسوند نگهدارنده ■ ۱۴- جعبه معروف هواپیما- موسس سلسله گورکانی- جانوری از تیرهٔ گربه‌سانان و گوشت‌خوار ■ ۱۵- عدد یک رقمی- از کنترل خارج‌شده

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌در سه فقط یک‌بار به کار روند.

	۳		۱	۶				۷
			۴					
۴	۸		۳					۵
					۸	۶		۱
		۷			۹			۳
		۲		۷	۳	۸		
۱							۵	
۳	۶			۵			۹	
				۲				

۶	۵	۴	۱	۸	۷	۹	۲	۳
۸	۲	۱	۶	۹	۴	۷	۵	۱
۷	۹	۳	۸	۲	۵	۶	۱	۴
۳	۷	۶	۹	۱	۲	۸	۴	۵
۱	۸	۵	۷	۴	۶	۲	۳	۹
۹	۴	۲	۳	۵	۸	۱	۶	۷
۴	۶	۸	۲	۷	۱	۵	۹	۳
۲	۱	۷	۵	۳	۹	۴	۸	۶
۵	۳	۹	۴	۶	۳	۱	۷	۲

جدول کلمات متقاطع
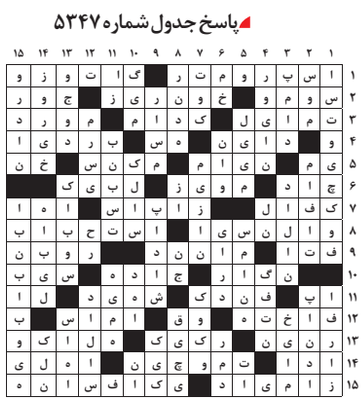
پاسخ جدول شماره ۵۳۴۷